

دو فصلنامه عقل و دین، مؤسسه دین پژوهی علوی، سال هفتم و هشتم،
شماره‌های سیزدهم و چهاردهم (نیمسال دوم ۹۴ و نیمسال اول ۹۵)

طب متعالی بر محور عقلانیت و سیره نبوی

عبدالرضا مسرور*

چکیده

این نوشتار در پی بیان این حقیقت است که طب و طبابتی که در سیره نبوی مطرح است، طب متعالی است و طبی که از سیره نبوی خارج است، طب متسافل است. طب متعالی بر قوت و قاهریت نفس تکیه دارد و معتقد است که فاعل حقیقی درمان بیماری‌ها و عامل مرگ طبیعی خود نفس است و تا زمانی که نفس به بدن نیاز دارد، در مراقبت و محافظت و تدبیر و تعدیل آن می‌کوشد و هر گاه از آن بی‌نیاز شود، رهاش می‌کند و از این جهان رهسپار عالم دیگر می‌شود. دعا و دوا و صدقه به نفس کمک می‌کند که بدن را درمان کند و این در صورتی است که ناتوان باشد.

واژگان کلیدی: طب متعالی، طب متسافل، نفس، بدن، تدبیر، بیماری، موت.

* دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی؛ دانشگاه آزاد اسلامی؛ واحد علوم و تحقیقات تهران m_mb46@yahoo.com

عقل و دین، سال هفتم و هشتم، شماره‌های سیزدهم و چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ و بهار و تابستان ۱۳۹۵ ▶

مقدمه

همان طوری که در عالم اسلام - و به ویژه در حوزه تشیع - به برکت رهنمودهای قرآن و پیشوایان معصوم علیهم السلام فلسفه ای برتر یا حکمت متعالیه پدید آمده، می توان امیدوار بود که به همت پزشکان متعهد و دانشمندان ایران اسلامی یک علم پزشکی برتر، یا طب متعالی داشته باشیم.

حکمت متعالیه تنها حکمت بحثی یا ذوقی نیست؛ چرا که هر کدام از اینها به تنهایی در معرض اشتباه و انحرافند؛ ولی جمع میان آنها از میزان اشتباهات به شدت می کاهد. (ملکشاهی، ۱۳۶۳ش: ۴۶۹)

خواجه نصیرالدین طوسی که خود نیز مانند ابن سینا یک طبیب است و کتاب قانون سینوی را که یک کتاب طبی است، در کنار کتابهای منطقی و طبیعی و فلسفی وی تدریس می کرده، بیان ابن سینا را تکمیل کرد و متعلمان و معلمان فلسفه را از غوطه ور شدن در حکمت بحثی محض بر حذر داشت و به جمع میان بحث و ذوق تشویق کرد، و خود نیز الگوی حکمت متعالیه بود. (خواجه طوسی، ۱۳۷۹ق: ۴۰۱)

ابن سینا می خواسته فلسفه را با دین اسلام التیام بخشد. به همین جهت است که می توان گفت: فلسفه الهی او فلسفه اسلامی است. (ابن سینا، ۱۴۰۴ق: مقدمه دکتر مدکور، ص ۷ و ۲۵)

او معتقد است که فلسفه را اگر متافیزیک یا «مابعد الطبیعه» می خوانند، به لحاظ این است که باید بعد از علوم طبیعی و ریاضی خوانده و آموخته شود؛ لکن به اعتبار شأن و رتبه و مقام باید «ماقبل الطبیعه» نامیده شود. (همان، ص ۱۹)

حکمت متعالیه سینوی توسط سهروردی ادامه یافت و توسط صدرالمتألهین شیرازی به کمال رسید؛ چرا که او حکمت بحثی و ذوقی محض را بدون بهره گیری از

رهنمودهای قرآن و پیشوایان معصوم ناقص دید؛ از این رو حکمت متعالیه او هم قرآنی و هم برهانی و هم عرفانی و هم سنی است (یعنی منسوب به سنت معصومین که قول و فعل و تقریر آنهاست)

حکمت متعالیه صدرایی خود را از اندیشه‌های فیلسوفان و متکلمان و ذوقیات عارفان بی نیاز نمی‌داند، ولی همه این‌ها در پرتو خورشید وحی و سنت باید مورد ارزیابی قرار گیرند، تا فیلسوف بتواند به کشف حقیقت نائل آید. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۷ق: مقدمه مظفر، ص ۱۴)

اکنون ما می‌توانیم به برکت تحولی که در فلسفه اسلامی پدید آمده، از سیاست متعالی و اقتصاد متعالی و اخلاق متعالی و طب متعالی و به طور کلی از علم متعالی سخن بگوییم.

ما نه از بدن بی نیازیم و نه از بدن گریزانیم. نفس آدمی نه مقهور بدن است، و نه بی نیاز از بدن. اگر مقهور بدن باشد، بعد از مردن هم از مجاورت مقربین باز می‌ماند. و اگر از بدنی رنجور و سست و بیمار برخوردار باشد، از رسیدن به اهداف متعالیه باز می‌ماند. (همان، ج ۱، ص ۳)

به گفته شیخ الرئیس «زادگاه گوهر روح، قلب است. هر گاه روح مورد بحث در مزاجی سازگار و متناسب خود، آفرینش یافته باشد، برای پذیرش قوه ای آمادگی دارد که همه اندام‌ها را برای پذیرش سایر قوای نفسانی آماده می‌سازد و قوه ای نفسانی بدون وجود این قوه هرگز به روح و اندام‌ها راه نمی‌یابند». (شیخ الرئیس، ۱۳۷۰ش: کتاب اول، ۱۶۱)

نفس آدمی در این دنیا در حال پیمودن راه است؛ از این رو باید مبدء و معاد و راه را بشناسد و بداند که چگونه بدن را - که مرکب اوست - پیروراند، و خوراکش را چگونه تأمین کند و مشکلاتش را چگونه علاج نماید. (همان، ۱۳۸۷ق: مقدمه مظفر،

ص ۱۴) از این رو نه از اخلاق بی نیاز است، و نه از طب، و نه از اقتصاد و سیاست و علوم دیگر؛ ولی کدام اخلاق و کدام طب و کدامین اقتصاد و سیاست و علم؟! غزالی می‌گوید: «برخی گویند: روح عرض است و در غلط افتادند، زیرا عرض قائم به ذات خود نیست و تابع دیگری است. روح اصل پسر آدم است و قالب پسر آدم تابع اوست... گروهی گفتند: روح جسم است... جسم قسمت پذیر است... بلکه روح از جنس ملائکه است. از طبیبان نیز برخی بدین نظر گراییده‌اند». (الفاخوری، ۱۳۷۷ ش: ۵۷۶ و ۵۷۷)

تعریف طب متعالی

اکنون می‌گوییم: چه مانعی دارد که ما در پرتو وحی و سنت و اندیشه‌های متعالی اسوه‌های حکمت متعالیه از طب متعالی سخن بگوییم؟! طب متعالی دانشی بی سابقه نیست؛ بلکه در شرق و غرب سابقه دارد. الکسیس کارل فرانسوی که در علم طب برازنده بوده و جایزه نوبل دریافت کرده و به تألیف کتاب «انسان، موجود ناشناخته» ممتاز گشته (معین، ۱۳۷۱ ش، ۱۵۰۴ اعلام) با نوشتن کتاب نیایش نشان داد که اکثر بیمارانی که برای آن‌ها دعا کرده‌اند، شفا یافته و اکثر بیماران مشابهی که کسی برای آن‌ها دعا نکرده، مرده‌اند. ما باید به خود و فرزندان خود همان گونه نگاه کنیم «که در دستور تعلیمات دینی هست، یعنی موجودی آمیخته از روح و جسم». (ویل دورانت، ۱۳۴۴ ش: ۱۹۲)

در کشور ما بوده‌اند طبیبانی که تابلوی «الدواء عندنا و الشفاء عندالله» را در مطب خود نصب کرده‌اند، تا همه بدانند که بدون استمداد از غیب، هیچ طبیب و هیچ دارویی کارآمد نیست، و اگر دوا را با دعا و هر دو را با صدقه همراه کنیم، امید موفقیت، چند و چندین برابر خواهد بود. زیرا ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: «هر گاه بیمار شوم، خدا شفایم می‌دهد». (۱) (شعراء: ۲۶، آیه ۸۰)

طب متعالی دانشی است که با بهره‌گیری صحیح از همه اندیشه‌ها و دست‌آوردها و تجارب بسیار متراکم دانشمندان طبیب و طبیبان دانشمند، طی تاریخ دراز دامن و پرفراز و نشیب زندگی بشر، خود را از کتاب خدا و سنت معصومین علیهم‌السلام بی‌نیاز نمی‌شمارد، و به جای این که همه توجه خود را به بدن - که مرکب نفس است - به نفس که راکب و زمامدار بدن و مدیر و مدبر آن است، نیز توجه کند و در حقیقت می‌خواهد میان طب بحثی و تجربی و طب ذوقی و عرفانی و طب مستفاد از سیره نبوی که در قول و فعل و تقریر ائمه معصومین علیهم‌السلام و رهنمودهای قرآن کریم تجلی یافته، جمع کند.

قواعد کلی طب متعالی در وحی و سیره

برخی از محققین گفته‌اند: سه چیز برای انسان مهم است: حفظ صحت و سلامت بدن، پرهیز، و بیرون ریختن مواد فاسد. درباره قسم اول، قرآن کریم می‌گوید: «هر کس بیمار یا مسافر است، روزه ماه رمضان را در ماه دیگری بگیرد» (بقره: ۲، آیه ۱۸۴) (۲) و درباره قسم دوم می‌گوید: «خود را نکشید» (۳) (نساء: ۴، آیه ۲۹) و درباره قسم سوم به حاجیانی که در حال احرام از تراشیدن موی سر ممنوعند، می‌فرماید: «هر کس بیمار است، یا از ناحیه سر دچار اذیت می‌شوند، مانعی نیست که سر خود را بتراشد، و به وسیله روزه یا صدقه یا قربانی کفاره بدهند» (۴) (بقره: ۲، آیه ۱۹۶)

در توجیه سه دستور فوق گفته‌اند: شخص بیمار و مسافر در معرض آسیب و خطر است. اگر در حال بیماری و سفر روزه بگیرد، ممکن است بیشتر در معرض آسیب و خطر قرار گیرد؛ بنابراین، باید روزه نگیرد. و درباره پرهیز، معلوم می‌شود که هر کاری که به سلامت انسان ضرر بزند، خودکشی است؛ از این رو کسی که می‌ترسد آب سرد به او ضرر بزند، باید برای نماز تیمم بگیرد، و در مورد تجویز تراشیدن سر در حال

احرام، به خاطر بیرون ریختن بخاراتی است که در سر جمع شده و سبب بروز ناراحتی شده است. (قمی، ۱۳۵۵ق: ج ۲، ص ۷۹)
 بنابراین، از سه دستور فوق، سه قاعده کلی به دست می‌آید: رعایت بهداشت، پرهیز و دفع مواد زاید بدن؛ اعم از این که داخل بدن باشد یا بیرون بدن و روی پوست.

طیبی هندی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آن چه نزد شماست، چیست که بهتر از دانش من است؟ فرمود: گرم را به سرد و سرد را به گرم، وتر را به خشک و خشک را به تر مداوا می‌کنم و همه امور را به خدا بر می‌گردانم و آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده، به کار می‌بندم و می‌دانم که معده، خانه همه دردها و پرهیز، یگانه داروست و بدن را تا عادت پذیر است، به کارهای نیکو عادت می‌دهم» (۵). طیب عرض کرد: مگر طب چیزی غیر از این است؟! (همان، ص ۷۷ و ۷۸)

این در حالی است که فرموده‌اند: مردم هیچ شهر یا کشوری از سه چیز بی نیاز نیستند: فقهی دانشمند و پرهیزکار، زمامداری خیر و مطاع و طیبی صاحب بصیرت و مورد اعتماد. (۶) (همان، ص ۷۸) جالب این است که امام صادق علیه السلام در بیان حکیمانانه خویش هم به نیاز دنیوی توجه کرده‌اند و هم به نیاز اخروی، تا جامعه‌ای ایده آل و پویانده راه کمال پدید آید، و اگر از آن سه محروم باشند، همچون پشه‌ها سرگردانند و با هر بادی به حرکت در می‌آیند.

طب متعالی تکیه گاهش نفس و بدن است؛ از این رو طیب متعالی می‌طلبد و طیب متعالی صاحب بصیرت است و آن چنان مورد اعتماد مریض است که گویی نفس او نفس خود مریض است.

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیران خداست

(مولوی، ۱۳۳۸ش: ۳۵۰)

آداب خوردن و آشامیدن

اولاً باید پاکیزه خوار بود و از خوردن و آشامیدن هر چه پلید است، خودداری کرد. حتی بوییدنی‌ها و کشیدن دود هم نوعی خوردن و آشامیدن حساب می‌شود. در قدیم می‌گفتند: «شُرب توتون»؛ از این رو خدای متعال در چند آیه قرآن به خوردن پاکیزه‌ها (طبیات) و حرام بودن پلیدی‌ها سفارش کرده (۷) (بقره: ۲، آیه ۵۷ و ۲۷۲ و اعراف: ۷، آیه ۱۵۷) و در عین حال، در خوردن و آشامیدن طبیات هم نباید به زیاده روی و اسراف روی آورد (۸) (اعراف: ۷، آیه ۳۱). انسان معتدل نه چندان امساک از خوردن و آشامیدن می‌کند که جاننش از قالب بر آید، و نه چندان می‌خورد که از معده و حلقش در آید.

امام علی علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام فرمود: چهار چیز به تو یاد می‌دهم که از طبیب بی نیاز شوی: «تا گرسنه نشوی، بر سر سفره طعام منشین و قبل از آن که سیر شوی، بر خیز و جویدن غذا را کامل کن، و موقع خواب، خود را بر سرویس بهداشتی عرضه نما. اگر این‌ها را مراعات کنی، از طب بی نیاز می‌شوی». (۹) (قمی، ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰)

در منابع اسلامی به سلامت و صحت بدن توصیه و تأکید شده، و روزه و مسافرت و نماز شب و دست مالیدن بر سجده گاه و کشیدن به صورت و هر جای بدن که دچار عارضه ای شده و گرفتن ناخن‌ها از اسباب سلامت شمرده شده است. (همان، ص ۸۰) در روایات اسلامی برچیدن شارب و نتراشیدن ریش (۱۰) و استفاده از نوره برای ازاله موهای زائد از قبیل موی زهار و زیر بغل تأکید شده، و این همه فلسفه ای جز پیش گیری و حفظ صحت و سلامت ندارد. (همان، ص ۵۰۸ و ۶۲۱)

پوشیدن بدن از سرما نه همیشه مطلوب است و نه همیشه مردود. امام علی علیه السلام

فرمود: چهار کلمه است که اگر بقراط و جالینوس (دو طبیب برجسته عهد باستان) می‌گفتند، جاداشت که زیب و زینت اوراق بسیار گردد: «اول فصل سرما خود را بیوشانید و آخر فصل سرما از آن برخوردار شوید؛ زیرا این سرما با بدن همان می‌کند که با درختان می‌کند. آغازش برگ‌ها را می‌سوزاند و پایانش برگ‌ها را می‌رویاند.» (۱۱) (همان، ص ۸۰)

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن میوشانید یاران زینهار
ز آن که با جان شما آن می‌کند کآن بهاران با درختان می‌کند

(مولوی، ۱۳۳۸ ش: ۵۷)

مداوا و درمان

با توجه به آن چه در ادامه این مقاله خواهیم گفت، نفس آدمی مدبر بدن اوست، و تا وقتی که به آن نیاز دارد، به تدبیر و تأمین حوایج و رفع مشکلات و اختلالاتش می‌پردازد، معلوم می‌شود که مداوا و درمان تنها راه علاج مشکلات بدن نیست، به همین جهت است که توسل به دارو همیشه مطلوب نیست، به خصوص که فرموده‌اند: «هیچ دارویی نیست مگر این که دردی پدید می‌آورد، و هیچ کاری بهتر از این نیست که بدن را از آن چه مورد نیازش نیست، حفظ کنیم.» (۱۲) (قمی، ۱۳۵۵ ق: ج ۲، ص ۷۸)

امام علی علیه السلام توصیه می‌فرمود که تا زمانی که انسان بتواند با بیماری کنار بیاید، باید از مصرف دارو خودداری کند.» (۱۳) (همان)

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «تا بدنت درد را تحمل می‌کند، از مصرف دارو دوری کن. هر گاه درد را تحمل نکرد، نوبت به مصرف دارو می‌رسد.» (۱۴) (همان)

عمل به این دستورات نیاز به صبر و تحمل و شکیبایی و استقامت دارد، تا نفس بتواند با تدبیر خود، بدن را تعدیل و رو به راه می‌کند. آیا بدون توجه به اخلاق و نفسانیات انسان و روی آوردن به تقویت نفس و جمع میان طب روحی و جسمی که همان طب متعالی است، چنین کاری ممکن است؟

این جاست که به نقش اخلاق و ایمان و اعتقاد مذهبی در تخفیف آلام و امراض و رفع و دفع آن‌ها پی می‌بریم، و طب وابسته به اخلاق و ایمان را از حد و مرتبه طب متسافل ارتقا می‌بخشیم و بر او رنگ طب متعالی می‌نشانیم؛ طبی که با انسان معامله موش و میمون نمی‌کند، و بُعد مَلکی - نه حیوانی محض - و بعد ملکوتی او را - نه مَلکی تنها - در مد نظر قرار می‌دهد. به همین جهت است که توجه به نذر و نیاز و صدقه و دعا و مقدسات دینی برای تقویت روحی انسان و غلبه بر امراض حتماً کارساز و مفید است.

مرحوم مجلسی، آن محدث نامدار و آن محقق ماندگار می‌گوید: «گاهی ذکر برخی از داروها که مناسبتی با بیماری ندارد، به منظور آزمایش است، تا مؤمن خالصی که از ایمان قوی برخوردار است، از افراد سست عقیده امتیاز یابد. هر گاه شخص معتقد، آن دارو را استفاده کند، نتیجه می‌گیرد، نه به خاطر خاصیت آن، بلکه به خاطر توسل و اعتقاد به گوینده و اخلاص و دل‌بستگی، نظیر استفاده از تربت مطهر امام حسین علیه السلام و توسل به دعاها و امور معنوی و ارواح طیب و طاهر» (همان) بعید نیست که حتی دارویی که پزشکان به بیماران می‌دهند، در صورتی تأثیر کند که بیمار به آن پزشک و آن دارو معتقد باشد، در بین مردم معمول است که می‌گویند: فلان پزشک دستش شفاست، و فلان چنین نیست. این هم شاهدی بر نقش اعتقاد و قوت نفس در معالجه بیماری‌هاست.

شواهد بسیاری دلالت دارد بر این که معالجات و درمان‌ها و داروها نباید برنامه

اول بیمار باشد. امام هفتم علیه السلام فرمود: «نباید تا زمانی که درد، بدون درمان دفع می شود، به سراغ اطبا رفت». (۱۵) (همان)

به هیچ وجه این بیانات شافی و وافی از ارزش دانش پزشکی چیزی نمی کاهد، بلکه بر اعتبار آن می افزاید، ولی از حرص و ولع و افراطی که افراد در مصرف دارو و مراجعه به طبیب دارند، می کاهد، و اعتماد به نفس و تدبیر و تعدیل و توانایی و قوتش را بالا می برد، و به اسباب معنوی ارزش می دهد، و نقش اخلاق و صبوری و اعتقاد را افزایش می دهد؛ این جاست که چهره زیبای طب متعالی آشکار می گردد.

کاهش دغدغه‌ها

عوامل بیماری‌ها را نباید منحصر در میکروب‌ها و ویروس‌ها و سموم و افراط و تفریط در تغذیه و تصادفات و حوادث طبیعی دانست؛ چنان که عوامل علاج و درمان نیز منحصر در داروها و بایدها و نبایدهای پزشکی نیست.

اگر عوارض جسمی نفس آدمی را می آزارد و مشغولش می سازد، عوارض روحی نیز بدن را ضعیف و ناکارآمد می کند. آیا نباید به جای مبارزه با معلول به سراغ علت رفت؟! آیا نباید در معالجات، به جای گرد و غبارگیری خانه بدن، سراغی از صاحب خانه یعنی نفس بگیریم، و ببینیم چه شده است که صاحب خانه نتوانسته است خانه تکانی کند و شاید خودش غبارافشانی کرده است؟!

طب متعالی رسالتی برتر دارد، و قبل از آن که به سراغ نبض و آزمایش خون و ادرار و مدفوع بیمار برود، به تپش و لرزش نبض روحش توجه می کند، و چه بسا با رفع دغدغه‌های آن، هم ضربان نبض و قلب، اعتدال می یابد، و هم آزمایش‌های خون و ادرار و مدفوع، همه چیز را طبیعی نشان می دهد. طبیب متعالی حکیم است و اصولاً در گذشته به طبیب می گفته‌اند: حکیم باشی!

ابن سینا طبیبی است حاذق که حکیمانه طبابت می‌کند و خود، یک حکیم بزرگ است. او بیماری که خود را گاو می‌پنداشت، با یک تلقین ماهرانه، آدم کرد و جوانی را که بیمار عشق بود، و اطبای ناشی به فکر نبض و خون و ادرار و مدفوع و تبش بودند و داروهایی بی فایده به او می‌خورانیدند، با یافتن معشوقه و توصیه به ازدواج شفا بخشید. طبیب متعالی شاگرد حق است، نه تاجر و نه ظاهربین و نه فقط به دنبال درجه تب و دستگاه فشارسنج و آزمایشگاه و لابراتوار و کسب مال و منال!

بحر قلزم دید ما را فانلق	ما طبیبانیم شاگردان حق
جان حیوانی بدیشان استوار	آن طبیبان غذایند و ثمار
ملهم ما پرتو نور جلال	ما طبیبان فعالیم و مقال
وین دلیل ما بود وحی جلیل	آن طبیبان را بود بولی دلیل

(مولوی، ۱۳۳۸ش: ۲۸۱ و ۲۸۲)

طبیب متعالی تنها در مکتب طبیبان غذا و ثمر آموزش نمی‌بیند، بلکه از مکتب طبیبان فعال و مقال هم الهام می‌گیرد و می‌تواند به طبابت خارق العاده سینوی دست یابد. اگر انسان به آرامش روحی برسد، گرفتار دغدغه‌ها و وسوسه‌ها و بدبینی‌ها و جنگ اعصاب و هیجانات روحی - که بدن را از اعتدال و سلامت و نظم طبیعی خارج، و به ورطه بیماری ساقط می‌کنند - نمی‌شود. طب متعالی به این حقیقت توجه دارد که «اهل ایمان و عمل صالح از بهترین و پاک‌ترین زندگی و سرانجام نیکو برخوردارند». (۱۶) (رعد: ۱۳، آیه ۲۹)

طب متعالی به این واقعیت باور دارد که بندگان منیب و خداگرای «همان‌ها» که ایمان آورده و به آرامش روحی رسیده‌اند». (۱۷) (همان، آیه ۲۸)

طب متسافل چگونه می‌خواهد بیماری که کشتی روحش در ورطه اضطراب و نومیدی غرق شده، نجات دهد؟! آیا داروها و روی آوردن به معالجات فیزیکی و

فیزیولوژیکی نتیجه مثبت دارد یا نتیجه منفی؟! اما طب متعالی، بیمار نگران و پریشان و مضطرب را به ساحل ذکر و یاد معبود رهنمون می‌شود و به روحش آرامش می‌بخشد و اسباب بهبود قطعیش را فراهم می‌کند.

توصیه‌های سلامت آفرین

توصیه‌هایی که در سیره نبی اکرم و جانشینان معصومش مطرح شده، هم نشاط آفرین و هم سلامت افزا و هم پیشگیری و هم درمان است. عمل به این توصیه‌ها معده و بدن را آزمایشگاه شربت‌ها و آمپول‌ها و قرص‌ها و سرم‌های شیمیایی که به سان بمب‌های شیمیایی خرابی و ویرانی به بار می‌آورد، نخواهد کرد، بلکه به روان آدمی قوت و قدرت و توکل و اعتماد می‌بخشد تا بدن را هر چه بهتر، تدبیر و تعدیل و اداره کند، و تا فرا رسیدن اجل محتوم مرکب خود را راهوار و مطیع و رام سازد.

در این جا به چند توصیه علوی که استمرار سیره نبوی است، و طب متعالی را سر و سامان می‌بخشد، توجه می‌کنیم:

۱. تن درستی از کاستی و کمی حسد ناشی می‌شود. (۱۸) (نهج البلاغه دشتی، حکمت ۲۵۶)
۲. کسی که شکبیا و صبور است، به ظفر و پیروزی می‌رسد؛ هر چند که زمان طولانی شود. (۱۹) (همان، حکمت ۱۵۳)
۳. غم خواری، نیمی از پیری است. (۲۰) (همان، حکمت ۱۴۳)
۴. این دل‌ها همانند بدن‌ها خسته و ملول می‌شوند، برای نشاط بخشیدن به آن‌ها باید به سخنان ناب حکیمانه روی آورید. (۲۱) (همان، حکمت ۱۹۷)
۵. چشم را از خار و خاشاک و سختی‌های روزگار فرو بند، تا همواره خشنود باشی. (۲۲) (همان، حکمت ۲۱۳)

۶. تعجب است که حسودان از سلامت جسمی خود، غفلت ورزیده‌اند. (۲۳)
(همان، حکمت ۲۲۵)

۷. تندخویی نوعی دیوانگی است؛ زیرا آدم تندخو پشیمان می‌شود، و اگر پشیمان نشود، دیوانگیش پایدار است. (۲۴) (همان، حکمت ۲۵۵)

مبنای فلسفی

اکنون که با سیر و سیاحتی در سیره نبی اکرم ﷺ و قول و فعل و تقریر معصومین علیهم‌السلام - که استمرار بی‌کم و کاست و بی‌زیادت همان سیره است - توانستیم با مبانی دینی طب متعالی آشنا شویم، و آیاتی از کلام خدا را به عنوان پشتوانه آن سیره پاینده مطرح کردیم، جا دارد که زیربنای فلسفی طب متعالی را مطالعه کنیم، تا معلوم شود که طبیب متعالی مسیحا دم است، و طبیب متسافل از دم مسیحایی محروم و غوطه‌ور در نام‌های فرنگی و گیج‌کننده داروهاست، و مع‌الاسف با این که ما خط و زبان و فرهنگ زنده و بالنده داریم، همچنان باید نتیجه‌ها و نسخه‌هایمان را به خط بیگانه بنویسیم و نام‌های اجنبی را در مغز و حافظه خود ذخیره کنیم.

ارباب طب متعالی طبیبان عشقند، و با دم مسیحایی خود، بیمار را بر قله صبر و سلامت می‌نشانند. آن‌ها دردشناس و دردمند یابند، و هر جا دردمندی بیابند، به سویش می‌شتابند و درمانش می‌کنند.

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک

چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟!

ز بخت خفته ملولم، بود که بیماری

به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند

(ذو النور، ۱۳۶۷: ۴۲۳)

فرق طب جالینوسی و طب متعالی

در طب جالینوسی نفس آدمی تابع بدن است. نفس مانند مسافری است که در خانه بدن سکونت گزیده، و تا زمانی که این خانه قابل سکونت است، در آن می ماند. هر چند که توأم با سختی و مرارت و ناکامی باشد. مولوی از زبان جالینوس می گوید:

آن چنان که گفت جالینوس راد از هوای این جهان و از مراد
راضیم کز من بماند نیم جان که زکون استری بینم جهان

(مولوی، ۱۳۳۸ش: ۳۱۵)

بر اساس این جهان بینی نفس مدبر و سازنده و مدیر بدن نیست. نفس تا لحظه ای که خانه بدن فرو نریخته و زیر آوار گرفتار نشده، در این بدن می ماند. در غیر این صورت مهاجرت می کند.

جان قصد رحیل کرد، گفتم که مرو گفتا چه کنم خانه فرو می آید

(صدرالمتألهین، ۱۳۵۴ش: ۳۱۶)

تلخ ترین نوع زندگی این است که جان و روان انسان که نفخه ای الهی است، اسیر محض بدن و وابسته بی تدبیر و بی اراده باشد. در این صورت برای آنهایی که نمی توانند خلع بدن کنند، راهی گشوده نیست، و باید ادعای آن ها را پوچ و یاوه بشماریم، و اگر نفس بر بدن قاهر است، چه مانعی دارد که لحظاتی بدن را رها کند و مستقل از بدن به فعالیت پردازد. (رازی، ۱۳۳۹ش: ۲۸۳)

اگر نفس مقهور بدن است، به چه دلیل می تواند مدت مدیدی بدون غذا یا با کمترین طعام – که نوع افراد نصف روز هم تحمل آن را ندارند – بدن را تدبیر و اداره کند؟! چگونه می تواند کارهای خارق العاده و تحریکاتی انجام دهد که دیگران از انجام آن عاجزند؟ (همان، ۲۸۲)

اگر نفس بر بدن قاهر نیست و به تمام معنا وابسته به بدن و همین حواس ظاهری است، چگونه می‌تواند در خواب یا بیداری با عالم غیب مرتبط گردد، و به اسراری آگاه شود که برای دیگران اصلاً اتفاق نمی‌افتد یا بسیار اندک؟! (همان، ۲۸۳)

اگر نفس، بدن را در قبضه اقتدار خود ندارد، چگونه می‌تواند کارهای خارق العاده ای انجام دهد که افراد عادی را توان آن نیست. امام علی علیه السلام فرمود: «می‌گویید: علی با این خوراک، باید در میدان مبارزه و نبرد با دلیرمردان ناتوان باشد. به خدا در خیبر را با نیروی بدنی و انرژی غذایی نکندم؛ بلکه به نیروی غیبی و نفس نورانی تأیید شدم». (۲۵) (مجلسی، ۱۳۸۱ق: ج ۴۰، ص ۳۱۸، ح ۲)

قوت و فعل حق از او زده سر کنده بی خویشتن در از خیبر
خود چه خیبر که خیبر گردون پیش آن دست و پنجه هست زبون

آیا این گونه کارهای خارق العاده دلیل این نیست که قدرت و توان نفس فوق توان بدن است، و هیچ کس نمی‌تواند این واقعیت‌ها را انکار کند؟!

کارهایی که مرتاضان هندی می‌کنند، همه و همه حکایت از قاهریت نفس بر بدن می‌کند. آن‌ها با روزی یک مغز بادام زندگی می‌کنند و شش ماه در گور می‌مانند و نفس نمی‌کشند و قطار را با نگاه از حرکت باز می‌دارند. از لحاظ علمی هم ثابت شده است که اگر کسی ۲۵ روز تنها آب بنوشد، زنده می‌ماند. (بهشتی، ۱۳۹۴ش: ۶۳)

از نظر امام علی علیه السلام فرق میان نفوس راحت طلب و عیاش و نفوس قوی و پر تلاش و با استقامت مانند فرق میان درختان کوهسار و جنگل – که با اندک رطوبتی بر سر پای می‌مانند و در برابر باد و توفان و سرما و گرما استقامت می‌کنند – و درختان جویبار است که نازپروریده‌اند و در برابر سرما و گرما و باد و توفان مقاومتی ندارند، و از پای در می‌آیند. (۲۶) (نهج البلاغه، نامه ۴۵)

دیدگاه حکمت متعالیه

در حکمت متعالیه صدرایی عامل دوام زندگی دنیوی و رفع و دفع بیماری‌ها خود نفس است. صدرالمতألہین به نفس نگاه لٹی دارد، نه نگاه ائی. یعنی علت بودن نفس، نه معلول بودن آن.

او معتقد است که بدن مرکب نفس است. کسی که می‌خواهد از شهری به شهری برود، نیاز به مرکب دارد. او تا به مقصد نرسیده، مرکب را مراقبت و حفظ می‌کند. همین که به مقصد رسید و از مرکب بی‌نیاز شد، رهاش می‌کند. نفس نیز به منزله مسافری است که هدف و مقصدی دارد، و باید به کمک بدن، قوا و استعدادات خود را به فعلیت برساند. همین که این قوا و استعدادات به فعلیت رسید، از بدن بی‌نیاز می‌شود، و وقت آن می‌رسد که رهاش کند و از این جهان رخت بربندد.

هنگامی که قوای نفس به فعلیت برسد، هر چه باید بشود شده است، و بنابراین ماندن او در این دنیا بی‌فایده و بیهوده است. اگر می‌خواسته سلمان فارسی بشود، یا شمر ذی‌الجوشن بشود، یا بوعلی سینا بشود یا آینشتاین، شده است. دیگر در این دنیا برنامه‌ای برای ماندن و بهانه‌ای برای زیستن ندارد، پس باید برود. روی همین حساب است که کودکان و جوانان بیشتر به بدن و ظواهر بدن توجه دارند تا پیران.

بنابراین، عامل اصلی علاج بیماری‌ها و مرگ و میر خود نفس است. دوا و دعا و صدقه - در صورت درماندگی نفس - به او کمک می‌کنند که بهتر بتواند به تدبیر و تعدیل بدن بپردازد. هر چند که به تعبیر قرآن کریم، خالق موت و حیات خداست (۲۷) (ملک: ۶۷، آیه ۲) و هر چند که شافی حقیقی خداست (۲۸) (شعراء: ۲۶، آیه ۸۰) ولی شکی نیست که خدای متعال، جریان امور را به وسیله فاعل‌های طولی و واسطه‌ها

سامان می‌بخشد. (۲۹) (مجلسی، بی تا: ج ۲، ص ۱۶۸)
 آن چه راجع به مرگ گفتیم، مربوط است به موت طبیعی. و اما موت غیر طبیعی یا
 اخترامی که ناشی از حوادث غیر مترقبه است، به اختیار نفس نیست، و از این قاعده
 مستثناست. (صدر المتألهین، ۱۳۴۶ ش: ۹۰-۸۸)

نتیجه

هر علمی می‌تواند متسافل یا متوسط یا متعالی باشد. فرد و اجتماع نیز در همین مراتب
 طولی جای می‌گیرند. فرد و جامعه سکولار، متسافل است. فرد و جامعه ای که به معنویت
 و اخلاق آراسته شده‌اند، تا دنیایی آرام و آخرتی بر طبق مرام و به کام داشته باشند، در
 درجه متوسط قرار می‌گیرند، و اما فرد و جامعه ای که مرامشان صبغة الله، و راهشان
 تحصیل رضوان و قرب به خدای منان است، به درجه ای برتر رسیده و متعالی شده‌اند.
 علوم نیز - به ویژه علوم انسانی - یا سکولار یا متوسط یا متعالی اند. علمی که
 تنها دنیا و ماده را می‌بیند، بر پیشانی مهر سکولار باید زد، و هر علمی که می‌خواهد
 دنیا را به آخرت و آخرت را به دنیا پیوند زند، متوسط الحال است. اما علمی که به
 عنوان طریق الی الله حرکت می‌کند، و با گشودن هر گرهی و حل هر مشکلی گامی در
 مسیر قرب و رضوان بر می‌دارد و «از هر دو جهان آزاد است» علم متعالی است. مگر
 نگفته‌اند: «راه‌ها به سوی خدا به شمار نفس‌های مردم است، و مگر خدا نفرموده است:
 ﴿هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۳، آیه ۱۶۳) و مگر نه خدای متعال در سوره مبارکه
 واقعه، مردم را به اصحاب شمال - که تکذیب کننده و گمراهند - و اصحاب یمین - که
 متوسط الحالند - و مقربین - که تعالی یافته‌اند - تقسیم کرده است؟

گزاف نیست اگر بگوییم: علم طب، انسانی ترین علوم است؛ چرا که تماس مستقیم
 با انسان دارد؛ آن هم نه تنها با اعضا و جوارح او، بلکه با عواطف و احساسات او، با

غم و شادی او، با تولد و زندگی و مرگ او، با کودکی و جوانی و پیری او، با صحت و سلامت و بیماری او، با دوران جنینی او، بلکه با دوران پیش از تولد او؛ بنابراین، اگر نگاهش به انسان، نگاه سکولاریستی و تاجرانه و دنیوی است، علمی است متسافل، و همانگونه که برخی انسان‌ها در مرتبه ﴿اسفل السافلین﴾ (تین: ۹۵، آیه ۵) قرار دارند و خدایشان ﴿الأسفلین﴾ (صافات: ۳۸، آیه ۹۸) نامیده، باید اسفل همه علومش نامید.

و اگر نگاهش به انسان نگاهی است جامع، یعنی تنها به ادرار و مدفوع و نبض و خون و حرارت بدن و این قبیل امور نمی‌پردازد، بلکه روح باقی او را در آئینه بدنش تماشا می‌کند، و راهش را به سوی ابدیت و جاودانگی هموار می‌کند، و دنیا را برای آخرت و آسایش اخروی و بدن را برای روح و آسایش روحی می‌خواهد، یک درجه بالاتر آمده و در مرتبه متوسط جای می‌گیرد، و اگر تمام امکانات را در مسیر قرب الی الله قرار می‌دهد، طب متعالی است.

پی‌نوشت

- (۱) إذا مرضت فهو يشفين
- (۲) فمن كان منكم مريضاً أو على سفرٍ فعِدَّةٌ من أيامٍ أُخِرَ
- (۳) لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.
- (۴) فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَدِيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ.
- (۵) أَدَاوَى الْحَارِّ بِالْبَارِدِ وَالْبَارِدَ بِالْحَارِّ وَالرَّطْبَ بِالْيَابِسِ وَالْيَابِسَ بِالرَّطْبِ وَأَرْدُ الْأَمْرِ كُلُّهُ إِلَى اللَّهِ وَاسْتَعْمَلُ مَا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاعْلَمْ أَنَّ الْعِدَّةَ بَيْتُ الدَّاءِ وَأَعْوِذُ الْبَدَنِ مَا أَعْتَادَ.
- (۶) لَا يَسْتَعْنَى أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ تَفَرُّعٍ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدَمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فِقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌّ وَآمِيْرٌ حَيِيْرٌ مَطَاعٌ وَطَبِيْبٌ بَصِيْرٌ ثَقَّةٌ.
- (۷) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ. وَ يُحَلِّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرِمُهُمُ الْخَبَائِثِ.
- (۸) كُلُوا وَاشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا.

- (۹) لا تجلس على الطعام إلا وأنت جائع ولا تقم إلا وأنت تشتهيهِ وأحسن المضغ، وإذ امت فاعرض نفسك على الخلاء
- (۱۰) سنت ازاله شارب و نتراشیدن ریش در بین روحانیان ادیان بزرگ یهودی و مسیحی و اسلام همواره رعایت شده است.
- (۱۱) توقو البرد فی أوله و تلقوه فی اخره، فإنه یفعل فی الأبدان کفعلیه فی الأشجار، أوله یحرق و اخره یورق.
- (۱۲) لیس من دواء إلا و هو یهیج داء و لیس شیء فی البدن أنفع من إمساک الید إلا عما یحتاج إلیه.
- (۱۳) إمشی بدایتک ما مشی بک.
- (۱۴) تجنب الدواء ما احتمل بدنک فإذا لم یحتمل الداء فالدواء
- (۱۵) ادفعوا معالجة الأطباء ما اندفع الداء عنکم
- (۱۶) الذين امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب
- (۱۷) الذين امنوا و تطمئن قلوبهم
- (۱۸) صیحة الجسد من قلة الحسد
- (۱۹) لا یعدم الصبور الظفر و إن طال به الزمان.
- (۲۰) اللهم نصف الهزم.
- (۲۱) إن هذه القلوب تمل كما تمل الأبدان، فابتغوا لها طرائف الحکم.
- (۲۲) أغض علی القذى و الأکم ترض أبداً.
- (۲۳) العجب من غفلة الحساد عن سلامة الأجساد.
- (۲۴) الجدة ضرب من الجنون، لأن صاحبها یندم، فإن لم یندم فجنونه مستحکم.
- (۲۵) و کأنتی بقائیکم: إذا کان قوت ابن أبی طالب هذا قعد به الضعف عن مبارزة الأقران و منازعة الشجعان و الله ما قلعت باب خبير بقوة جسدانية و لا بحركة غذائية و لکنی أیدت بقوة ملكية و نفس بنور بارئها مضية..
- (۲۶) ألا و إن الشجرة البرية أصلبُ عوداً.
- (۲۷) الذى خلق الموت و الحياة لیبلوکم أیکم أحسن عملاً.
- (۲۸) این آیه قبلاً ذکر شد..
- (۲۹) أبی الله أن یجرى الأشياء إلا بالأسباب، فجعل لكل شیء سبباً.

کتابنامه

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. ابن سینا. (۱۳۷۹ق). *الإشارات والتنبيهات*. تهران: مؤسسة النصر، مطبعة الحیدری
۴. ----- (۱۴۰۴ق). *الشفاء، الإلهیات*. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی
۵. ----- (۱۳۷۰). *قانون در طب*. ترجمه عبدالرحمان شرفکندی. چاپ ششم. تهران: انتشارات سروش
۶. حنا الفاخوری. (۱۳۷۷). *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. چاپ پنجم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۷. ذوالنور، رحیم. (۱۳۶۷ش). *در جستجوی حافظ*. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوار
۸. صدرالمتألهین. (۱۳۸۷ق). *الاسفار الأربعة*. قم: مکتبه مصطفوی
۹. ----- (۱۳۴۶ش). *الشواهد الربوبیه*. تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد
۱۰. طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۷۹ق). *شرح الإشارات*.
۱۱. قمی، شیخ عباس. (۱۳۵۵ق). *سفینه البحار و مدینه الحکم والآثار*. نجف: مطبعة النجف.
۱۲. مجلسی، محمد باقر. (بی تا) *بحار الأنوار*. تهران: دار الکتب الإسلامیه
۱۳. معین، محمد. (۱۳۷۱ش). *فرهنگ فارسی*. ج ۶. چاپ هشتم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۴. ملکشاهی، حسن. (۱۳۶۳ش). *ترجمه و شرح اشارات*. تهران: انتشارات سروش.
۱۵. مولوی، جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۳۸). *کلیات مثنوی*. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
۱۶. ویل دورانت. (۱۳۴۴ش). *لذات فلسفه*. ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: شرکت سهامی نشر اندیشه.